

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ماهنامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال نوزدهم، شماره یازدهم، بهمن ۱۳۹۸، ۱۹۷-۲۱۸

## نقد و تحلیل کتاب درآمدی به فلسفه زبان

بهلول علائی\*

### چکیده

این مقاله به نقد و تحلیل کتاب درآمدی به فلسفه زبان اثر لایکن (۲۰۰۸) و ترجمه میثم محمدامینی اختصاص دارد. «فلسفه زبان» یکی از درس‌های رشته زبان‌شناسی در مقطع دکتری است و همین کتاب در فهرست منابع پیش‌نهادی مصوب وزارت علوم قرار دارد. نویسنده کتاب سعی دارد تا باتکیه بر منابع دست‌اول و به‌دور از سوگیری، اهم بحث‌های فیلسوفان زبان درباره ماهیت معنی و نظریه‌های مختلف معنایی را عرضه کند و این کار را با پرهیز از فروغلتیدن در پیچیدگی‌های خاص فلسفه و با نظمی منطقی به‌انجام می‌رساند. از آن‌جاکه متون فارسی در حوزه فلسفه زبان بسیار معدود و گاهی تاریخ‌گدشته‌اند، ترجمه اثر فوق ضرورت و اهمیت خاصی می‌یابد. از سوی دیگر، امروزه علاوه بر صاحب‌نظران رشته فلسفه، صاحب‌نظران رشته زبان‌شناسی، به‌ویژه پژوهش‌گران حوزه معنی‌شناسی، با مباحث فلسفه زبان درگیرند. در این مقاله، پس از معرفی اجمالی کتاب فوق، نمایی کلی از فلسفه زبان ترسیم می‌شود. سپس، ساختار کتاب با توجه به تمام بخش‌ها و اجزای آن معرفی می‌شود. ارزیابی و تحلیل شکلی و محتوایی اثر مهم‌ترین بخش مقاله را تشکیل می‌دهد و طی آن به نقاط ضعف و قوت اثر، به‌ویژه از نظر نگارش، برابرگزینی اصطلاحات فنی، و برگردان مناسب مفاهیم توجه می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** فلسفه زبان، معنی، ارجاع، معنی‌شناسی، کاربردشناسی، نظریه‌های معنایی.

---

\* استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، اردبیل، ایران، alaei.bohloul@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۶

## ۱. مقدمه

کتاب *درآمدی به فلسفه زبان* نوشته ویلیام جی. لایکن (۲۰۰۸) و ترجمه میثم محمدامینی است که انتشارات هرمس در سال ۱۳۹۰ در ۴۱۸ صفحه و در قطع پالتویی آن را منتشر کرده و در سال ۱۳۹۲ به چاپ دوم رسیده است. البته ترجمه دیگری از همین اثر را کوروش صفوی در سال ۱۳۹۱ انجام داده و نشر علمی آن را چاپ کرده است که مدنظر ما نیست. ترجمه اثر فوق از چند نظر اهمیت دارد؛ نخست، متون فارسی در دسترس در حوزه فلسفه زبان بسیار معدودند و اغلب ترجمه‌هایی ارزیابی نشده و تاریخ گذشته به‌شمار می‌روند. دوم، در سال‌های اخیر، علاوه بر دانشجویان و استادان رشته فلسفه، دانشجویان و استادان رشته زبان‌شناسی، به دلیل پیوندهای عمیق میان نظریه‌های نوین زبان‌شناسی و آرای فلسفی، ناگزیر از ورود به مباحث فلسفه زبان شده‌اند، درحالی‌که متون فارسی در دست جواب‌گوی نیازهای پژوهش‌گران این رشته نیست. سوم، بیش‌تر این متون را استادان و دانشجویان رشته فلسفه تولید کرده‌اند و زبان‌شناسان ایرانی با سبک و سیاق نوشتاری آن‌ها آشنایی کافی ندارند.

در ادامه مطلب و پیش از ورود به نقد و تحلیل اثر، نمایی کلی از موضوع کتاب ترسیم خواهد شد. سپس، ساختار کتاب را با توجه به تمام بخش‌ها و اجزای آن معرفی خواهیم کرد. ارزیابی شکلی و محتوایی اثر و بررسی نقاط ضعف و قوت آن محوری‌ترین بخش مقاله خواهد بود.

## ۲. نمایی کلی فلسفه زبان

عمده مطالب و بحث‌های کتاب در چهارچوب یک نحله فلسفی ریشه‌دار به نام «فلسفه تحلیلی» (analytical philosophy) جای می‌گیرد. بنابراین، لازم است برای کسب درکی صحیح از آن نوع فلسفه زبان، که محور بحث‌های کتاب است، در ابتدا دورنمایی، هرچند محدود، از فلسفه تحلیلی ترسیم کنیم و رابطه آن را با فلسفه زبان به‌اختصار بیان کنیم. هم‌چنین، به‌جاست به فلسفه زبان متعارف (ordinary language philosophy) به‌منزله چهارچوب اصلی بیش‌تر بحث‌های بخش دوم و سوم کتاب اشاره‌ای کنیم.

فلسوفان تحلیلی قرن بیستم برآن‌اند که وظیفه اصلی فلسفه (و شاید یگانه وظیفه آن) تحلیل است و تحلیل با توجه به کاربرد زبان میسر است. بنابراین، فقط از طریق تبیین عبارات زبان است که می‌توان راه‌حلی برای مسائل فلسفی ارائه کرد (پاپکین و استرول: ۱۳۸۹: ۵۳۳).

در این چهارچوب، تصورات ذهنی و مابعدالطبیعه کمکی به حل مسائل فلسفی نمی‌کند، بلکه باید بر خود زبان، که تکیه‌گاه اندیشه است، معطوف شد و در تحلیل معنای زبان، رویکرد ارجاعی، و به عبارت دیگر، مطابقت یک گزاره با وضعیت موجود در جهان خارج از ذهن را به کار بست و ارزش صدق آن را تعیین کرد.

وجه مشترک کل مکتب تحلیلی در سه آموزه خلاصه می‌شود:

نخست آن‌که هدف فلسفه عبارت است از تحلیل ساختار اندیشه، دوم آن‌که باید به نحوی قاطع میان مطالعه اندیشه و مطالعه فرایند روانی اندیشیدن فرق گذاشت و سوم آن‌که تنها روش صحیح برای تحلیل اندیشه اتکا به تحلیل زبان است (پایا ۱۳۷۷: ۲۴ به نقل از Dummett 1979: 458).

از همین روست که فلاسفه تحلیلی مسائل فلسفی را محصول بدفهمی منطق زبان و جدانکردن صورت ظاهری جملات از صورت منطقی آن‌ها می‌دانند و وظیفه اصلی فلسفه را اندیشیدن درباب رابطه اندیشه، زبان، و واقعیت و نیز جست‌وجوی مفهوم سخن صادق و کاذب و یافتن معیارهای کشف حقیقت و سنجش خطا می‌دانند (احمدی ۱۳۸۲: ۴).

برای ارائه نمونه‌ای از تحلیل‌ها در این نحله فلسفی، می‌توان به گونه‌ای از این رویکرد، که راسل (B. Russell) اتخاذ کرده و «اتم‌گرایی منطقی» نامیده شده است، مراجعه کرد. راسل می‌کوشد که با تجزیه مسائل پیچیده به اجزای ساده سازنده‌شان به شناخت حقایق امور دست یابد (دادبه ۱۳۸۵: ۱۷۷، پانوش ۱). اساس اتم‌گرایی منطقی این باور فلسفی است که هیچ واقعیت کلی و عام در جهان خارج وجود ندارد و هرچه هست همان واقعیت‌های اتمی است. برای نمونه، این‌که «هر انسانی فانی است» به صورت واقعیتی عام و کلی در عالم واقع وجود ندارد، بلکه «فانی بودن رضا، احمد، پرویز، و تک‌تک افراد دیگر» است که واقعیت دارد.

به باور راسل، گزاره‌هایی که با جمله‌های زبان بیان می‌شوند بر دو نوع‌اند: گزاره‌های اتمی و گزاره‌های مولکولی. گزاره‌های اتمی را نمی‌توان به گزاره‌های ریزتر تجزیه کرد، درحالی‌که گزاره‌های مولکولی قابل تجزیه به گزاره‌های اتمی به اضافه حروف ربط منطقی مانند «و»، «یا»، «اگر... پس» و جز آن است (پاپکین و استرول ۱۳۸۹). به این ترتیب، معنای یک گزاره مولکولی را می‌توان با تجزیه آن به گزاره‌های اتمی تشکیل‌دهنده‌اش دریافت و صادق یا کاذب بودن آن را تعیین کرد. هر گزاره اتمی به صورت «موضوع—محمول» بیان می‌شود. اگر موضوع به یک شیء یا فرد خاص دلالت کند و محمول به ویژگی‌هایی از این

شیء یا فرد دلالت کند، آن‌گاه گزاره اتمی بیان‌شده صادق است و در غیر این صورت کاذب خواهد بود، گرچه ممکن است با گزاره معنی‌داری سروکار داشته باشیم. باتوجه به آنچه گفته شد، شاید غیرمنطقی نباشد که فلسفه تحلیلی را مساوی با «فلسفه تحلیل زبان» بدانیم؛ چنان‌که چندین فیلسوف تحلیلی تعبیرهایی کم‌وبیش مشابه به کار برده‌اند (پایا ۱۳۷۷: ۲۳)، اما باید دانست که اولاً فلسفه تحلیلی مختص مطالعات فلسفی در حوزه زبان نیست و بحث‌های وسیعی را در حوزه‌های دین، اخلاق، سیاست، روان‌شناسی، و جز آن شامل می‌شود. ثانیاً، فلسفه زبان تحلیلی فقط گونه فلسفه زبان نیست و در دوره‌های نزدیک‌تر به عصر ما گونه رقیب آن، یعنی فلسفه زبان متعارف، هرچند به طرز کمی فروغ‌تر نشوونما پیدا کرده است.

به نظر می‌رسد که نقطه آغازین تقابل فلسفه زبان تحلیلی و فلسفه زبان متعارف تعریفی است که از مقوله «ارجاع» به دست می‌دهند. از دیدگاه فلسفه زبان تحلیلی، «ارجاع رابطه‌ای است که بین عبارات زبانی (اسامی و گزاره‌ها) از یک سو و اشیا یا صفات قابل رؤیت مورد نظر (یا مقوله‌هایی از اشیا یا صفات مورد نظر آن‌ها) از سوی دیگر، برقرار می‌شود» (Lyons 1977: 53). این دیدگاه را فیلسوفانی مانند میل (J. S. Mill)، فرگه (G. Frege)، ویتگنشتاین (L. Wittgenstein) متقدم، راسل، و کارنپ (R. Carnap) اتخاذ کرده‌اند. در این جا، عبارات زبانی به شکلی مستقل از گوینده عبارات و به مثابه چیزی که فی‌نفسه ارجاع می‌دهد در نظر گرفته می‌شوند. در مقابل این تعریف، که به رابطه‌ای دوجزئی میان عبارات زبان و اشیا جهان خارج قائل است، تعریف دیگری را فلاسفه زبان متعارف، هم‌چون ویتگنشتاین متأخر، رایل (G. Ryle)، استراوسن (P. F. Strawson)، و آستین (J.A. Austin) ارائه کرده‌اند که ارجاع را رابطه‌ای متشکل از سه جزء می‌داند: عبارات زبانی، گوینده عبارات، و اشیا جهان خارج. طبق این تعریف، ارجاع رابطه‌ای است که از طریق گوینده میان عبارات زبان و ماهیت‌های مورد نظر وی در جهان خارج برقرار می‌شود. در این جا، باور بر این است که واژه‌ها و عبارات زبان به‌خودی‌خود به چیزی ارجاع نمی‌دهند؛ همان‌طور که یک چاقو به‌خودی‌خود عمل بریدن را انجام نمی‌دهد (Abbott 2010).

### ۳. معرفی ساختار کتاب

کتاب درآمدی به فلسفه زبان در چهارده فصل تنظیم شده است. به جز فصل اول، که مقدمه در نظر گرفته شده است، سیزده فصل دیگر در قالب چهار بخش ارائه شده‌اند. بخش اول

باعنوان «مرجع و ارجاع»، فصل‌های دوم، سوم، و چهارم را در بر می‌گیرد. بخش دوم باعنوان «نظریه‌های معنا» شامل فصل‌های پنجم تا دهم است. بخش سوم باعنوان «کاربردشناسی و کنش‌های گفتاری» فصل‌های یازدهم تا سیزدهم را به خود اختصاص داده است. سرانجام، بخش چهارم باعنوان «نیمه تاریک» مشتمل بر آخرین فصل کتاب است.

### ۱.۳ مطالب آغازین

اجزای آغازین کتاب به ترتیب شامل صفحه عنوان، صفحه مشخصات کتاب، و صفحه سپاس‌گزاری مختصر سه‌و نیم سطری، یک یادداشت مختصر، فهرست، و درآمد است. در ادامه قسمت درآمد، صفحه سپاس‌گزاری قرار گرفته که خود شامل دو قسمت با دو عنوان متفاوت است: «تقدیر و تشکر» (برای ویراست اول) و «تقدیرنامه» (برای ویراست دوم).

### ۲.۳ فصل‌ها

فصل اول باعنوان «معنا و ارجاع» مقدمه‌ای برای ورود به بحث اصلی کتاب است و با این پرسش ساده آغاز می‌شود که چگونه یک رشته از اصوات معنی پیدا می‌کند و انسان بدون کم‌ترین تلاشی مفهوم آن را می‌فهمد، درحالی‌که امکان دارد این رشته اصوات، که آن‌ها را عبارت یا جمله می‌نامیم، قبلاً به دست هیچ گویشوری تولید یا شنیده نشده باشد. در ادامه، یک پاسخ اولیه به این پرسش ارائه می‌شود که عبارات و جمله‌های زبان به این دلیل معنا دارند که از کلمات بازنمایاننده اشیای جهان خارج تشکیل یافته‌اند. سپس، انتقادهای وارده بر این پاسخ ذکر می‌شود. نتیجه اولیه حاصل از این بحث مقدماتی آن است که معنی‌داری کلمات باید حاصل چیزی بیش از نامیدن چیزها باشد.

فصل دوم باعنوان «وصف‌های خاص» با این فرض آغاز می‌شود که نظریه ارجاعی دست‌کم درباره برخی لفظ‌های مفرد، از جمله وصف‌های خاص، کارآمد است. اما با مراجعه به آرای فرگه و راسل این فرض نیز رد می‌شود. راسل با طرح نظریه وصف‌های خاص چهار معمای مطرح‌شده فرگه شامل مسئله ناموجودها، جملات وجودی منفی، اینهمانی، و جانشینی را حل کرده و نشان داده است که معنی‌داری وصف‌های خاص به دلیل ارجاعی بودن آن‌ها نیست. در ادامه، سیر تاریخی مباحث با ذکر انتقادهای استراوسن از دیدگاه راسل و انتقاد دانلان از راسل و استراوسن پی گرفته می‌شود. روشن نبودن تکلیف کاربرد پس‌رویکردی مشکل دیگر نظریه وصف‌های خاص راسل است.

فصل سوم، با عنوان «اسامی خاص: نظریه وصف»، به محک نظریه راسل در مواجهه با اسامی خاص می‌پردازد. در این‌جا نیز معماهای فرگه یک‌به‌یک به‌منزله آزمون‌های کارآمدی نظریه فوق به‌کار گرفته می‌شوند. اصل مطلب راسل آن است که اکثر اسم‌های خاص در واقع اسم نیستند، بلکه معادل وصف‌های خاص‌اند. در ادامه این فصل، انتقادهای سرل (J. Searle) از دیدگاه فوق و نظریه خوشه‌ای وی آمده و با انتقادهای کریپکی (S. Kripke) به نظریه راسل و آرای سرل پایان می‌یابد.

فصل چهارم، با عنوان «اسامی خاص: ارجاع مستقیم و نظریه علی-تاریخی»، با معرفی مفهوم «جهان‌های ممکن» به‌منزله مفهومی اساسی در استدلال‌های کریپکی آغاز می‌شود. کریپکی با استفاده از همین مفهوم نشان می‌دهد که معادل دانستن اسم خاص با وصف خاص درست نیست. در ادامه، تأثیر آرای کریپکی در بازگشت برخی فیلسوفان به دیدگاه میل و گرایش به نظریه «ارجاع مستقیم» و مشکلات این دیدگاه در پاسخ به چهار معمای فلسفی فرگه و «نظریه علی-تاریخی» کریپکی و تسری آن به «واژه‌های دال بر انواع طبیعی» بررسی می‌شود.

فصل پنجم «نظریات سنتی معنا» را بررسی کرده و ویژگی‌های یک نظریه معنایی مناسب را برمی‌شمارد. این نظریات به دو دسته «نظریه‌های تصویری» و «نظریه‌های گزاره‌ای» تقسیم شده‌اند. هر یک از این دسته‌ها با انتقادات و گاهی با پاسخ‌هایی به آن انتقادات همراه بوده‌اند.

فصل ششم نظریه‌های مبتنی بر «کاربرد» را در مفهومی کم‌ویش ویتگنشتاینی مورد توجه قرار داده است. در این‌جا، برخلاف نظریه‌های گزاره‌ای که عبارات زبان را به ماهیت‌هایی ایستا نسبت می‌دهند، سخن از عبارات زبان به‌منزله صورت‌کنش و رفتار اجتماعی است. این رویکرد نیز با انتقادات و دفاعیه‌هایی همراه است. آخرین زیرفصل به آخرین دفاع از نظریه کاربرد می‌شود که با عنوان «نظریه استنباطی» از سوی سلارز (W. Sellars) مطرح شده و بعدها برنندوم (R. Brandom) آن را بسط داده است.

فصل هفتم نظریه‌های روان‌شناختی در باب معنی و به‌طور مشخص برنامه‌گرایس (Grice) را توضیح می‌دهد. ایده اصلی گرایس آن است که یک عبارت زبانی نه به‌سبب ارتباط با یک گزاره بلکه به‌سبب انتقال مقاصد، باورها، و نگرش‌های گوینده آن معنا پیدا می‌کند. این دیدگاه نیز با انتقادهای فراوانی روبه‌رو می‌شود و گرایس در واکنش به این انتقادات شیوه تحلیل خود را تا حد زیادی اصلاح و قابل دفاع کرده است.

فصل هشتم نظریه تحقیق‌پذیری در مطالعه معنی را می‌کاود. اثبات‌گرایان در مقام طرف‌داران این نظریه برآن‌اند که معنای یک جمله همان شرایط تحقیق‌پذیری آن است. این

دیدگاه، که دست‌کم در مقابل نظریات روان‌شناختی قرار گرفته، انتقادهایی را برانگیخته است. در این میان، انتقادهای کواین (W. Quine)، که وجود معنای تحلیلی و حتی وجود خود معنا را انکار کرده، بیش از همه قابل تأمل است.

فصل نهم نظریه‌های مبتنی بر شرط صدق و به‌طور مشخص برنامه دیویدسن (D. Davidson) را بررسی می‌کند. دیویدسن شرایط صدق جمله را معنای جمله معرفی کرده است و شیوه عمل تارسکی (A. Tarski) را برای نحوه تخصیص شرایط صدق به جمله‌های طبیعی زبان می‌پذیرد. این نظریه نیز با ایرادهایی همراه است و پیش‌نهاد نهایی لایکن بررسی تلفیق نظریه گرایس با آرای دیویدسن است.

فصل دهم بسط نظریه‌های مبتنی بر شرط صدق را با در نظر گرفتن مفهوم «جهان‌های ممکن» و «معنی‌شناسی مضمونی» شرح می‌دهد. در این دیدگاه، شرط صدق جمله و به تبع آن معنای جمله مجموعه جهان‌های ممکن است که جمله مورد نظر در آن مجموعه صادق است و مضمون یک لفظ تابعی از مصادیق آن لفظ در جهان‌های ممکن فرض می‌شود. این نظریه برتری‌هایی در مقایسه با نظریه دیویدسن دارد، لیکن از چند ایراد سستی و نوین مصون نمانده است.

فصل یازدهم به بحث درباره «کاربردشناسی معنایی»، وجه تمایز آن با «کاربردشناسی کاربردشناختی»، و مشکلات آن در تحلیل معنی اشارات می‌پردازد. کاربردشناسی معنی شناختی شیوه تعیین محتوای گزاره‌ای جمله‌ها را در بافت بررسی می‌کند؛ چیزی که نظریه‌های مبتنی بر شرط صدق در انجام گرفتن آن، به‌ویژه درباره جمله‌های حاوی اشارات، ناکارآمدی خود را نشان داده‌اند.

فصل دوازدهم، با عنوان «کنش‌های گفتاری و توان گفت - کنشی»، نظریه معنایی آستین را، که مبتنی بر کاربرد است، بررسی می‌کند. در این جا از سه نوع توان به‌مثابه سه بخش معنایی ممکن برای هر جمله، شامل گفت - کنش، گفتار، و گفت - آیند سخن رانده می‌شود و جنبه‌هایی از معنای جمله‌ها و عبارات زبان مورد توجه قرار می‌گیرد که در معنی‌شناسی مبتنی بر شرط صدق حرفی از آن‌ها به‌میان نیامده است. نابه‌جایی‌ها و قواعد تقویمی، طرح مسئله کوهن در باب شرایط صدق جمله‌های مشتمل بر بند کنشی، و نظریه‌های گفت - کنشی معنا زیرفصل‌های دیگر این فصل را تشکیل می‌دهند.

فصل سیزدهم ابتدا به سراغ موضوع «روابط در - بر - داشتی» مورد نظر گرایس شامل در - داشت گفت‌وگویی و در برداشت قراردادی رفته، سپس در زیرفصل‌های دیگر موضوعات پیش فرض نظریه ربط و توان غیرمستقیم را بررسی کرده است. اصل مطلب

گرایس آن است که در - بر - داشت گفت‌وگویی محصول مجموعه‌ای از اصول حاکم بر گفت‌وگوست، اما نظریه پردازان ربط این پدیده را محصول فرایندهای شناختی حاکم بر ذهن انسان تلقی می‌کنند.

فصل چهاردهم به بررسی ماهیت استعاره به منزله موضوعی نسبتاً مهجور در مباحث فلسفی و نیز به بررسی چگونگی درک آن از سوی مخاطبان پرداخته است. برای رسیدن به پاسخ این مسائل ابتدا نظریه علی دیویدسن و نظریه خام تشبیه مرور شده و نارسایی آن‌ها نشان داده شده است. در ادامه، میزان کارایی نظریه تشبیه مجازی، نظریه کاربردشناختی، و سرانجام استعاره در مقام تمثیل بررسی می‌شود.

### ۳.۳ مطالب پایانی

اجزای پایانی کتاب به ترتیب شامل یادداشت‌ها (پی‌نوشت‌های فصل‌ها)، کتاب‌شناسی، واژه‌نامه انگلیسی - فارسی، واژه‌نامه فارسی - انگلیسی، اصطلاحات، و نمایه اشخاص است. در بخش اصطلاحات تعریف مختصری از اصطلاحات فنی به‌کاررفته در کتاب ارائه شده است.

### ۴. ارزیابی شکلی

کتاب موردبحث ما اکثر بخش‌های لازم برای یک کتاب کامل را دارد. با وجود این، مشکلاتی دیده می‌شود که از نگاه یک خواننده متقد دور نمی‌ماند. در این جا نمونه‌های بارز این اشکالات شکلی را متذکر می‌شویم.

پس از صفحه عنوان، صفحه مشخصات کتاب و صفحه سپاس‌گزاری مختصر سه‌ونیم سطر، یادداشتی قرار گرفته است که در اصل نوعی معرفی مختصر کتاب است. البته در ادامه همین بخش در متن انگلیسی تمجیدهای دو تن از استادان درباره این کتاب نیز گنجانده شده که در متن ترجمه نیامده است. علاوه بر این، کتاب پیش‌گفتار یا یادداشت مترجم ندارد. افزودن پیش‌گفتار یا یادداشت مترجم می‌توانست این امکان را در اختیار مترجم قرار دهد که درباره ضرورت ترجمه اثر، وجود یا عدم وجود ترجمه‌های مشابه در بازار کتاب، و ابعاد برتری برگردان حاضر در مقایسه با برگردان‌های پیشین (البته در صورت وجود)، دشواری‌های کار، مخاطبان اثر، حذفیات یا الحاقات یا تغییرات احتمالی در متن و دلایل انجام آن‌ها، و نکات مفید دیگر اطلاعاتی را در اختیار خواننده قرار دهد. در صفحات



آغازین متن اصلی یادداشتی کوتاه از ویراستار مجموعه کتاب‌های مقدماتی انتشارات راتلج در رشته فلسفه گنجانده شده است که به محدوده بحث‌های این مجموعه کتاب‌ها و پیش‌نیازهای درک این آثار اشاره می‌کند. احتمالاً، با ترجمه و الحاق این بخش به یادداشت مختصر کتاب، جای خالی پیش‌گفتار مترجم کم‌تر به چشم می‌آید.

در بخش فهرست، ایرادی اساسی به چشم می‌خورد؛ برخی عنوان‌های اصلی مانند «معنای جمله» (ص ۱۷۱)، «انتقاد اصلی» (ص ۱۹۵)، و «باقی انتقادات» (ص ۲۴۴) در فهرست کتاب درج نشده‌اند. در عوض، برخی عنوان‌های فرعی متن اصلی مانند «جملات وجودی منفی» (ص ۶۳)، «معمای فرگه» (ص ۶۴)، «جانشین» (ص ۶۵)، و «دو مسئله کواینی» (ص ۱۹۷) در متن ترجمه به عنوان‌های اصلی تبدیل شده و در فهرست گنجانده شده‌اند، بدون آن‌که اصل و فرع عنوان‌ها مشخص باشد.

صفحه سپاس‌گزاری (acknowledgements) یک بار با عنوان «تقدیر و تشکر» (برای ویراست اول) و بار دیگر با عنوان «تقدیرنامه ویراست دوم» درج شده است. این دو بخش، علاوه بر یک‌دست نبودن در ترجمه عنوانی واحد، حاوی دو اشکال اساسی دیگر نیز است؛ نخست آن‌که واژه «تقدیرنامه» مناسب چندانی با مقصود نویسنده ندارد و دوم آن‌که این دو بخش برخلاف متن اصلی و صد البته برخلاف عرف صفحه‌آرایی کتاب به متن صفحه درآمد الحاق شده‌اند.

املائی اسامی برخی اشخاص یک‌دست درج نشده است. برای نمونه، Montague در صفحه ۱۳ «مانتاگیو» و در صفحه ۳۶۲ «مونتاگیو» آورده شده است. هم‌چنین، Carston در صفحه ۳۰۰ «کارستن» و در صفحات ۳۰۷ و ۳۰۹ «کارستون» ذکر شده است.

در تنظیم پانوشته‌ها دقت کافی مبذول نشده است؛ به طوری که معادل انگلیسی بعضی از اصطلاحات چند بار به صورت پانوشته ارائه شده‌اند و برخی دیگر پانوشته ندارند. برای نمونه، معادل انگلیسی «ترکیب‌مندی» دست‌کم سه بار (ص ۱۵۶، ۲۰۳، ۲۰۶)، اصطلاح «مفهوم» (sense) دو بار (ص ۲۴، ۲۳۷)، و معادل انگلیسی «نظریه خام تشبیه» دو بار (ص ۳۲۱، ۳۳۱) در پانوشته آورده شده است. اصطلاح contingent در مواردی «صدق امکانی» و در جاهای دیگر «امکانی» ترجمه شده و علاوه بر حفظ نشدن یک‌دستی در معادل‌گزینی دو بار (ص ۲۵، ۲۲۵) در پانوشته آمده است. سرانجام این‌که معادل انگلیسی عبارت «توان گفت - کنشی» دو بار (ص ۲۶۷، ۲۷۴) در پانوشته درج شده است. مورد دیگر این‌که اصطلاح «متن» (context) تقریباً در سراسر کتاب به کار رفته، اما

تا صفحه ۲۵۴ پانوشتی به آن داده نشده است. به عبارت «نگرش معنایی نامتناهی» (معادل infinite polysemy) اصلاً پانوشتی اختصاص داده نشده است.

اشکالات نگارشی دیگری نیز در متن دیده می‌شود که چه‌بسا خواننده را با تردید روبه‌رو می‌کند: مانند استفاده از حرف X بزرگ به جای x کوچک در ساخت منطقی جمله (ص ۲۹) یا استفاده از نماد منطقی نفی (~) به جای نماد شرط (→) (ص ۳۴) یا درج پانوشت انگلیسی کلمه «میلی» (متسبب به میل، منطبق دان انگلیسی) با حرف آغازین کوچک (millian) (ص ۶۲).

در بخش‌های پایانی کتاب، یک نکته مثبت و یک نکته منفی به چشم می‌خورد. افزوده شدن واژه‌نامه به قسمت پایانی کتاب از نقاط قوت تلقی می‌شود، اما حذف نمایه اصطلاحات و اکتفای مترجم به درج نمایه اشخاص از ضعف‌های کتاب است. شاید لازم به یادآوری نباشد که نمایه اصطلاحات ابزاری مهم است که دسترسی سریع به مطالب موردنظر را، به‌ویژه برای پژوهش‌گران، امکان‌پذیر می‌کند.

## ۵. تحلیل محتوایی

فلسفه زبان از درس‌های اختیاری رشته زبان‌شناسی در مقطع دکتری است و اثر لایکن (۲۰۰۸) از منابع پیش‌نهادی مصوب این درس از سوی وزارت علوم معرفی شده است. بنابراین، می‌توان ترجمه کتاب را تلاشی در جهت رفع یکی از نیازهای جامعه علمی دانست. از سوی دیگر، فلسفه زبان گستره‌ای از موضوعات را درباره زبان بررسی می‌کند که «معنای معنی» از مهم‌ترین آن‌هاست و لایکن سعی داشته، به‌دور از پیچیدگی‌های خاص فلسفه، اهم بحث‌ها و مشاجرات فیلسوفان زبان درباره این موضوع را پیش‌روی خواننده قرار دهد؛ هرچند در مواردی طبیعت موضوع و زبان به‌کاررفته در متن انگلیسی اثر مترجم را در انتقال روشن مطالب به خواننده فارسی‌زبان با مشکل روبه‌رو کرده است. لایکن در معرفی آرای فیلسوفان زبان، در اکثر موارد، به‌سراغ نوشته‌های خود آنان رفته و تحلیل‌های وی بر منابع دست‌اول متکی است. او تلاش می‌کند در بررسی‌های خود از سوگیری و تعصب دوری گزیند، به‌طوری‌که بعضاً از آرای خود در آثار پیشین‌اش انتقاد می‌کند. از طرف دیگر، مطالب فصل‌های کتاب نظمی منطقی دارد؛ به‌گونه‌ای که نظریه‌ها و آرای مطرح در هر فصل برپایه انتقادهای وارد بر نظریه‌های بحث‌شده در فصل‌های پیشین استوار شده است. بدین ترتیب، لایکن تاریخچه‌ای از تلاش فیلسوفان زبان را در جهت ارائه یک نظریه معنایی کارآمد برمی‌تابد.

با وجود همه قوت‌هایی که در متن اصلی و به تبع آن در متن ترجمه می‌توان دید، برخی اشکالات محتوایی نیز، علاوه بر اشکالات شکلی، بر این کتاب وارد است. اهم این اشکالات به مشکلاتی برمی‌گردند که در برگردان مناسب و کامل عبارات و جمله‌ها، گزینش معادل‌های تخصصی، درک‌پذیری، و خوانایی متن مشاهده می‌شود. این شاخص‌ها در ترجمه یک متن، به‌ویژه یک متن فلسفی، اهمیت خاصی دارند. از این رو، قسمت اعظم مطالب بعدی را به بررسی همین موارد اختصاص می‌دهیم. البته، یادآوری این نکته لازم است که آشکارکردن نقاط ضعف کتاب به معنای انکار امتیازات اثر نیست، بلکه تلاشی اصلاحی است که با هدف کمک به تولید متونی مناسب از حیث ساختاری و محتوایی انجام می‌شود.

از اساسی‌ترین مشکلات متن، که خوانایی و درک‌پذیری آن را کاهش می‌دهد، ترجمه تحت‌اللفظی برخی عبارات غیرفنی، استفاده از واژه‌های نامأنوس، و حتی حفظ ساختار زبان انگلیسی در برگردان عبارات و جمله‌هاست. برای نمونه، ترجمه عبارت Bradley's regress به شکل «تسلسل برادلی» آمده است که «تسلسل موردبحث برادلی» یا «قهقرای موردبحث برادلی» مناسب‌تر به نظر می‌رسد. یا «نظریه معنا» به جای «نظریه معنایی» (theory of meaning) مثلاً در عبارت «یک نظریه معنای قابل‌اعتماد» (ص ۱۹۲) یا «نظریه معنای بهتری...» (ص ۲۰۳) ساخت‌هایی غیرفارسی به وجود آورده است. در این باره، چند نمونه دیگر را نیز در زیر می‌آوریم (زیرخط‌ها را نگارنده این مقاله افزوده است):

۱. صفحه ۳: کتاب بسیار بهبود یافته است؛
۲. صفحه ۶۴: در عالم واقع، هیچ چیزی این مفهوم را ارضا نمی‌کند؛
۳. صفحه ۲۷۰: ... و بدین ترتیب شاخه‌ای از زبان‌شناسی و فلسفه زبان را به دنیا آورد...؛
۴. صفحه ۲۹۳: همه جمله (۳) را با این معنای ضمنی درک می‌کنند که لذت مارتا به علت دیدن در آتش سوختن مدرسه بوده است؛
۵. صفحه ۳۰۲: ... چند تا از جفت جمله‌های نامزد از این قرارند...؛  
(در جاهای مختلف متن «نامزد» معادل candidate و به جای «گزینه مناسب» «مورد مناسب» یا «نمونه قابل ذکر» به کار رفته است)؛
۶. صفحه ۳۲۱: به سادگی می‌توان دید که هر دو دیدگاه غیرمکفی‌اند؛  
(در جاهای مختلف کتاب به جای استفاده از عبارت «ناکارآمد» از عبارت «غیرمکفی» و به جای عبارت «کارآمد» از عبارت «مکفی» استفاده شده است. این کلمات معادل adequate

و inadequate به کار گرفته شده‌اند. عبارت «نظریه معنای مکفی» (ص ۱۸۷) نمونه‌ای از آن عبارات است که به نظر می‌رسد ساختار فارسی نداشته باشد؛

۷. صفحه ۳۲۸: ... شرحی مقنع‌تر در باب ارتباط استعاری ارائه می‌دهند؛

۸. صفحه ۳۴۳: شرح سرل در بن گزاره‌ای است.

عنوان فصل اول در متن اصلی introduction: meaning and reference است که «معنا و ارجاع» ترجمه شده است. این برگردان دست‌کم یک اشکال اساسی دارد؛ استفاده از واژه introduction در عنوان حاوی این پیام است که این فصل درآمده به کل مباحث کتاب است و به همین دلیل، جزو هیچ‌کدام از بخش‌های چهارگانه کتاب منظور نشده است. بنابراین، حذف این کلمه از عنوان فصل درست به نظر نمی‌رسد. در همین فصل، عبارت nonexistent «ناموجود» ترجمه شده که به دلایلی نادرست می‌نماید؛ نخست، به پیروی از متون تخصصی موجود و برای پرهیز از گمراه کردن خواننده هم که شده کلمه «لاوجود» انتخاب بهتری است. دوم، از نظر معنای لغوی و فلسفی هم این پیش‌نهاد اخیر موجه است، زیرا صفت «ناموجود» به چیزی همانند تمام چیزهای اطراف ما اطلاق می‌شود که وجودش واقعیت دارد، اما به دلایلی فعلاً از دست‌رس خارج است، درحالی‌که «لاوجود» صفتی است که اصل وجود چیزی، مثلاً اصل وجود اسب بال‌دار، را انکار می‌کند.

گذشته از اشکالات در برگردان اصطلاحات فنی، برگردان مناسب و کامل عبارات و جمله‌ها و نیز درک‌پذیری و خوانایی متن در بخش‌هایی از کتاب بی‌دقتی‌هایی دارد. در این جا، به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. صفحه ۱۲: ... کلماتی به کار رفته است که از لحاظ دستوری اسم‌اند، اما شهوداً روشن است که نام اشیایی منفرد یا انواعی از چیزها نیستند... در این مورد کواین (۱۹۶۰) به این مثال‌ها اشاره می‌کند: «محض خاطر»، «از جانب»، و «به وسیله».

روشن است که در نمونه بالا یک مشکل زبان ویژه نهفته است: کلمات behalf sake و dint در انگلیسی اسم‌اند، درحالی‌که معال‌های ارائه‌شده در ترجمه اسم نیستند. نمونه زیر را نیز همراه با متن اصلی در نظر بگیرید؛

۲. صفحه ۲۰: نظریه راسل این نکته را نادیده می‌گیرد که [ارزش صدق] بیش‌تر وصف‌ها وابسته به متن است و آن‌ها منحصراً در چهارچوب آرایش موضعی محدودی به اشیا به صورتی یکتا اشاره می‌کنند.

and Russell's theory ignores the fact that most descriptions are context-bound, and denote uniquely only within a circumscribed local setting.

آخرین جمله پاره‌متنی فوق (که نگارنده این مقاله آن را زیرخط‌دار کرده) نارسا به نظر می‌رسد و به این صورت اصطلاح‌شدنی است: این وصف‌ها فقط در صورتی که محیط کاربردی‌شان موضعی و محدود در نظر گرفته شود به چیزی منحصر به فرد اشاره می‌کنند؛ ۳. صفحه ۲۱: وصف‌های خاص («ملکه انگلستان»، «گربه روی حصیر»، و «یکی مانده به آخرین گردهمایی دانشکده»).

این عبارت به خواننده فارسی‌زبان چنین القا می‌کند که در زبان فارسی هم «وصف خاص» داریم. به‌جا بود در همین صفحه یک پانویس توضیحی داده شود؛ کاری که به پنج صفحه بعد از این موکول شده است؛

۴. صفحه ۲۷: ... کاربرد در جملات کلی مانند «وال یک پستاندار است».

عبارت فوق ترجمه‌ای از عبارت انگلیسی زیر است:

... the generic use as in "The whale is a mammal."

این ترجمه غیرفنی است، چون در این‌جا سخن از جملات کلی مطرح نیست، بلکه سخن از کاربرد حرف تعریف *the* در حالت جنس است. این اشتباه در برخی جاهای دیگر از جمله صفحات ۵۴ و ۵۵ تکرار شده است. در هر حال، با توجه به این‌که واژه «جنس» در دستور زبان و فلسفه زبان تعریف خاص خود را دارد و نباید با یک واژه غیرفنی جای‌گزین شود، برگردان فوق به این شکل اصلاح‌شدنی است: «... کاربرد در حالت جنس، مثلاً در جمله 'وال یک پستاندار است'».

۵. صفحه ۳۱: «پادشاه» هیچ‌جا در صورت منطقی ظاهر نمی‌شود.

جمله بالا برگردان ناقصی از جمله انگلیسی زیر است:

"the King" figures nowhere in *logical* form as a subject.

چنان‌که آشکار است، ترجمه فوق باعث سردرگمی خواننده می‌شود؛ زیرا خواننده به‌وضوح «پادشاه» را در صورت منطقی جمله و در جایگاه محمول مشاهده می‌کند. بنابراین، ترجمه کامل جمله به این شکل خواهد بود: «پادشاه» هیچ‌جا در صورت منطقی به‌عنوان موضوع ظاهر نمی‌شود.

ترجمه عنوان فصل دوم (definite descriptions) به صورت «وصف‌های خاص» از نظر لغوی و فنی یک اشکال اساسی دارد و «وصف‌های معرف» یا «وصف‌های معرفه» معادل‌های مناسب‌تری به نظر می‌رسند؛ زیرا از یک سو، واژه *definite* برابر معرفه یا معرف در فارسی است و در مقابل نکره قرار دارد، در حالی که هم در زبان‌شناسی و هم در فلسفه زبان

خاص بودن در مقابل عام بودن قرار می‌گیرد (البته، ناگفته نماند که استفاده از این معادل در متون منطق و زبان‌شناسی، به‌رغم تناقض در آن، مسبوق به سابقه است و از این نظر ایرادی متوجه مترجم نیست). از سوی دیگر، یکی از بحث‌های اساسی در فلسفه زبان و در همین کتاب آن است که آیا عبارت‌هایی که «وصف‌های معرفّ» خوانده می‌شوند جزو الفاظ خاص‌اند و به افرادی خاص ارجاع می‌دهند یا نه؟ روشن است که با کاربرد عبارت «وصف خاص» به خاص بودن این عبارات حکم می‌کنیم! در همین مورد، استفاده از عبارات «وصف نامعین» (ص ۵۷) و «وصف عام» (ص ۸۱) به منزله معادل‌های نایک‌دست indefinite descriptions در خورتأمل است.

اشکال اساسی دیگر استفاده از واژه «پیش‌فرض» برای presupposed و مشتقات آن در سراسر متن است؛ در حالی که اکنون واژه «پیش‌انگاشته» و مشتقات آن در جایگاه اصطلاحاتی فنی در متون زبان‌شناسی و حتی در منطق پذیرفته شده‌اند.

گزینش اصطلاح «پس‌رویکردی» معادلی در برابر anaphoric به‌هیچ‌روی مفهوم موردنظر را القا نمی‌کند و فقط به سردرگمی و به‌هم‌ریختن افکار خواننده می‌انجامد؛ زیرا از یک‌سو اصطلاحات «مرجع‌دار» (برای نمونه، در ترجمه حق‌شناس از کتاب سورن ۱۳۸۷؛ ۱۳۸۸ و دبیرمقدم ۱۳۸۳) و «پیش‌مرجع‌دار» (برای نمونه، در ترجمه عموزاده و توانگر از کتاب یول ۱۳۸۳) یا «دارای مرجع پیش‌سایند» (برای نمونه در باطنی ۱۳۸۷) کم‌وبیش در متون زبان‌شناسی استفاده می‌شوند و از سوی دیگر، از نظر لغوی مقبول‌ترند و با مفهوم معادل انگلیسی خود مناسب‌ترند.

در سراسر کتاب از واژه «متن» برابر «context» استفاده شده است. این در حالی است که در اکثر متون زبان‌شناسی از واژه «بافت» در همین مفهوم استفاده می‌شود. «متن» معمولاً فقط به آن دسته از اطلاعات درون‌زبانی اشاره دارد که در پس و پیش یک واژه، عبارت، جمله قرار گرفته‌اند و به تعیین معنا آن کمک می‌کنند؛ در حالی که «بافت» هم به اطلاعات درون‌زبانی و هم به عوامل برون‌زبانی نظیر مکان، زمان، گوینده، اشیای حاضر در صحنه، و پیش‌زمینه‌های فرهنگی و تاریخی اشاره دارد.

اصطلاح فنی narrow scope در صفحه ۳۶ «دامنه تنگ» و باز در صفحه ۳۶ «دامنه محدود» ترجمه شده و بدین ترتیب یک‌دستی در برگردان یک اصطلاح فنی واحد حفظ نشده است.

اصطلاح فنی «استلزام‌داشتن» در بخش‌های مختلف متن هم معادل imply و هم معادل entail کاربرد یافته است. هم‌چنین، در جای دیگر همین کلمه imply «متضمن بودن» و implication «استلزام» ترجمه شده است. از سوی دیگر، به مجرد ورود به فصل ۱۳، imply به

«در - بر - داشتن» ترجمه شده است (روشن نیست که منظور از گذاشتن دو خط تیره بین بخش‌های این عبارت چیست). در ادامه همین فصل و در صفحه ۲۹۵ به «اشاره ضمنی»، معادلی برای اصطلاح فنی مورد نظر گرایس (implicate)، می‌رسیم که قاعدتاً به دلیل جایگاه دستوری فعلی و هم‌خانوادگی با implication باید «استلزام داشتن» یا «مستلزم بودن» ترجمه می‌شد. این درهم‌آمیختگی مفاهیم را در جاهای مختلف متن می‌توان دید. برای مثال، نمونه زیر را در نظر بگیرید:

۶. صفحه ۵۷: ... این که آیا به کاربردن یک وصف خاص واقعاً حتی یکتایی متنی را می‌تواند نتیجه دهد...

این پاره متنی ترجمه بند انگلیسی زیر است:

... whether the use of a definite description does really entail even contextual uniqueness...

ترجمه پیش‌نهادی را می‌توان به این صورت ارائه داد: «... این که آیا کاربرد یک وصف معرفّ واقعاً می‌تواند مستلزم منحصر به فردی [مدلول آن وصف] دست‌کم در بافت باشد...». در این نمونه، استفاده از عبارت «نتیجه دهد» به جای «مستلزم ... باشد» نادیده گرفتن معنا و جایگاه فنی عبارت اخیر است.

در صفحه ۴۳، عبارت «سوره‌های مقید» معادلی برای restricted quantification به کار رفته است. این گزینش از نظر فنی پذیرفتنی نمی‌نماید و اصطلاح «سورداری محدود شده» از نظر لغوی و فنی مناسب‌تر است. ذکر دو نکته مفید به نظر می‌رسد: نخست آن که در بحث معنی‌شناسی ضمائر «مقید» (bounded) ویژگی آن ضمیری است که تعبیر معنایی‌اش فقط با توجه به مرجع‌اش در جمله میسر است. دوم آن که معادل‌گزینی فوق در متون منطقی کم‌وبیش معمول بوده است و شاید از این نظر ایرادی نتوان گرفت. باین حال، چون در این جا، از یک سو، از منطقی، فلسفه، و زبان به طور هم‌زمان بحث می‌شود و از سوی دیگر، «مقیدشدن» و «محدودشدن» مفاهیمی کاملاً مجزا در مباحث فنی زبان به‌شمار می‌روند، این معادل‌گزینی خالی از اشکال نیست. با توجه به موارد فوق، جمله نمونه زیر باید اندکی اصلاح شود:

۷. صفحه ۴۴: اما هنوز مسئله‌ای کلی درباره چگونگی مقیدشدن سورها در متن باقی است؛ این که دقیقاً چه چیزی روی دامنه‌ها، که تقریباً همیشه ابهام دارند، قید می‌گذارد.

با توجه به نکته بالا، ترجمه پیش‌نهادی به این صورت است: «اما هنوز یک مسئله کلی درباره چگونگی محدودشدن سورها در بافت باقی است؛ این که چه چیزی محدوده عملکرد سورها را، که تقریباً همیشه مبهم است، به طور دقیق تعیین می‌کند».

از اصطلاحات منطقی پرکاربرد در متن اصلی contingent است که در مواردی «صدق امکانی» و در جاهای مختلف «امکانی» ترجمه شده و دو بار (ص ۲۵، ۲۲۵) پانویس شده است. در این جا گزینه اول مقبول‌تر به نظر می‌رسد، چون حاوی مفهوم صدق نیز است، اما باید دانست که معادل رایج در متون منطقی «ممکن الصدق» است (برای نمونه، بنگریه به نبوی ۱۳۸۹: ۱۹۴؛ موحد ۱۳۹۱: ۱۰۸). از سوی دیگر، به نظر می‌رسد استفاده از گزینه دوم در مواردی محل معنای مورد نظر نویسنده است؛ مثلاً در این نمونه آمده است:

صفحه ۶۵: «... چگونه ممکن است "a = b" امکانی باشد؛ به این صورت مناسب‌تر می‌نماید: «... چگونه ممکن است "a = b" ممکن الصدق باشد».

۸. صفحه ۷۹: نمونه‌ای به این صورت ذکر شده است: «(۱۲) برخی مردم نمی‌دانند که سیسرو همان تولی است». سپس، در قسمتی از توضیحات مرتبط با نمونه فوق به جمله‌های زیر می‌رسیم:

احتمالاً بند مکمل [یعنی «برخی مردم نمی‌دانند»] معنای «سیسرو همان تولی است» را در گفتار من بیان می‌کند.

در این جا عبارت داخل قلاب ظاهراً به منظور درک آسان‌تر بحث افزوده شده است، اما این افزوده اشتباه است، چون بند مکمل چیز دیگری است: «سیسرو همان تولی است».

یک نمونه دیگر از ناهم‌خوانی توضیحات با نمونه ارائه شده زمانی رخ می‌نماید که در برگردان نمونه ۴ در صفحه ۳۲۴ اشتباهی صورت می‌گیرد و جای مفعول صریح (پیمان‌ها) و مفعول غیر صریح (زبان) عوض می‌شود (... روح زبان را به پیمان‌ها وام می‌دهد). در نتیجه، توضیحات ارائه شده در پاراگراف دوم صفحه ۳۳۶ با آن نمونه هم‌خوانی کامل پیدا نمی‌کند.

نمونه‌ای دیگر از نایک‌دستی در بیان مطالب نام‌گذاری مراحل تحلیل گرایس با «گ ۱»، «گ ۲»، و «گ ۳» (البته به اشتباه به جای گ ۳) در صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ و اشاره به یکی از آن مراحل با G (مشخصاً «گ ۱») در صفحه ۱۶۷ است.

در موارد فراوان به جمله‌هایی برمی‌خوریم که انتخاب و چینش واژه‌های آن‌ها مناسب نبوده است و همین نکته باعث می‌شود خواننده به ناگزیر برای لحظاتی متوقف شود و درباره منظور نویسنده تأمل کند یا به آغاز جمله بازگردد و با قرائتی متفاوت جمله را بخواند. نمونه‌هایی از این دست جمله‌ها به همراه جمله‌های پیشنهادی جای‌گزین را در زیر می‌آوریم:



۱. صفحه ۱۶۱: لذا می‌توان... استدلال نمود که پایه واقعی طبیعی گفته‌های بامعنا در آن حالت ذهنی است که توسط آن گفته بیان می‌شود.

پیش‌نهاد: لذا می‌توان... استنباط کرد که پایه واقعی و طبیعی تولید یک پاره‌گفتار معنی‌دار آن حالات ذهنی است که پاره‌گفتار از طریق آن بیان می‌شود.

۲. صفحه ۲۱۷: به‌هرروی، هر رشته دستوری در زبان ما یا یک نشانگر گروه مستقل از متن یا نشانگری مشتق از دنباله‌ای از یک یا چند گشتار اعمال‌شده بر نشانگرهای مستقل از متن دارد.

پیش‌نهاد: پس، هر رشته دستوری در زبان ما یا یک گروه‌نمای بافت‌آزاد دارد یا گروه‌نمایی که به‌وسیله یک یا چند گشتار از یک گروه‌نمای بافت‌آزاد مشتق شده است.

۳. صفحه ۲۱۹: ... حال می‌توانیم ببینیم چگونه جملات در زبان ما معنای خود را دارند: آن‌ها به‌واسطه داشتن شرایط صدق معنا دارند و به‌واسطه این‌که به‌صورت گشتاری از فرمول‌های مصرحاً تعریف‌شده صدقی در یک نظام نمادگذاری شبه‌منطقی مشتق شده‌اند، صدق دارند.

پیش‌نهاد: ... حال می‌توان دید که جمله‌ها چگونه معنی خود را کسب می‌کنند. جمله‌ها معنی دارند چون شرایط صدق دارند و شرایط صدق دارند، چون با اعمال گشتارهایی از فرمول‌های یک نظام شبه‌منطقی نمادگذاری شده مشتق شده‌اند؛ فرمول‌هایی که شرایط صدق‌شان در نظام مذکور به‌صراحت تعریف شده است.

۴. صفحه ۲۴۷: اگر کسی فکر کند که فهمیدن رفتار را به معنایی قوی‌تر از صرفاً وابستگی خلاف واقع تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، باید در انتظار شنیدن دفاعیات بیش‌تری از این ادعا از جانب او باشیم.

پیش‌نهاد: اگر کسی معتقد باشد که تأثیر درک در رفتار انسان بسیار بیش‌تر از آن است که برخلاف واقعیت موجود آن را به وابستگی رفتار به درک محدود کنیم، باید ادله کافی ارائه دهد.

۵. صفحه ۲۵۵: ... عوامل کاربرد اجتماعی به طرق مشخص خاصی، با آنچه از دیگر جهات ممکن است معنای گزاره‌ای تصور شود، در هم می‌آمیزد.

پیش‌نهاد: ... عوامل کاربردی - اجتماعی با چیزی که در نبود آن عوامل معنی گزاره‌ای تلقی می‌شود به شیوه‌های خاصی در هم می‌آمیزند.

۶. صفحه ۳۰۹: چنان‌که دیدیم، همواره باید ابهام‌زدایی صورت بگیرد و به عناصر اشاری آن [جمله]، مرجع‌هایی تخصیص یابد. این تصمیم‌گیری را هم که شامل محاسبه تابع  $\alpha$  هارمن است، انگیزه‌های شناخت ربط راهنمایی می‌کند. بنابراین، ابهام‌زدایی پرداختن به عناصر اشاری و یافتن در - بر - داشت‌ها به هم‌راه موازنه میان آن‌ها، هم‌زمان وجود دارند. پیش‌نهاد: چنان‌که دیدیم، همواره باید ابهام‌زدایی صورت گیرد و به عناصر اشاری آن [جمله] مرجع‌هایی تخصیص یابد. تصمیم‌گیری در این موارد نیز، که محاسبه آلفای هارمن را هم شامل می‌شود، تحت‌هدایت محرک‌های عمومی شناختی برای رسیدن به ربط قرار دارد. بنابراین، فرایندهای ابهام‌زدایی، روشن‌ساختن مرجع عناصر اشاری و تشخیص تضمین‌ها به هم‌راه برقراری توازن مستمر میان آن‌ها، همگی به‌طور هم‌زمان وجود دارند.

در صفحه ۲۱۶ ترجمه فارسی یک جمله انگلیسی تقطیع شده و ساخت گروهی آن با استفاده از نمودار درختی نشان داده شده است. اما گذشته از سایر موارد بحث‌انگیز، قراردادن عبارت «را زد» در زیرگروه فعل اشتباهی محرز به حساب می‌آید؛ چون در دستور زبان فارسی پس‌اضافه «را» به هیچ‌وجه جزو فعل نیست. بهتر بود نمودار مورد بحث باتوجه به ساخت زبان فارسی ترسیم شود یا به دلیل زبان‌ویژه بودن نمونه به همان شکل اولیه درج شود.

دو اصطلاح فنی semantic pragmatics و pragmatic pragmatics، که موضوع بحث یک فصل کامل‌اند (فصل یازدهم)، به ترتیب «کاربردشناسی معنایی» و «کاربردشناسی عملی» ترجمه شده‌اند. به دلایلی که در ادامه خواهد آمد، اولی نامناسب و دومی نامناسب‌تر به نظر می‌رسد. نخست، باید دانست که این دو از یک نظر مقابل هم‌اند و این ترجمه‌ها چنین تقابلی را نشان نمی‌دهد. دوم، عبارت «کاربردشناسی معنایی» به خواننده چنین القا می‌کند که چیزی به نام «کاربردشناسی غیرمعنایی» (آن نوع کاربردشناسی که ارتباطی به معنی ندارد) هم در فلسفه زبان وجود دارد. از طرف دیگر «کاربردشناسی عملی» هم ناگزیر باید مفهومی در مقابل «کاربردشناسی نظری» باشد؛ رویکردی که تا این لحظه در فلسفه زبان و معنی‌شناسی مطرح نبوده است. ظاهراً پیچیدگی بحث و کفایت نکردن توضیحات لایکن در این دو موضوع، و البته در موضوعات دیگر، باعث شده درک صحیحی از این اصطلاحات فنی مهم به دست نیاید. در هر حال، معادل‌های پیشنهادی مناسب به ترتیب عبارت‌اند از «کاربردشناسی معنی‌شناختی» و «کاربردشناسی کاربردشناختی». برای توضیح مفهوم «کاربردشناسی معنی‌شناختی» می‌توان از نمونه‌ای مانند جمله «من الآن در اتاق نیستم» بهره جست. در این نمونه، درک معنای ضمیر اشاره «من» و قید زمان «الآن» منوط به این است

که چه کسی و در چه زمانی این جمله را ادا کرده باشد. پس، گوینده و زمان فراگویی جمله، به منزله دو عامل بافتی، در تعیین معنای جمله نقش دارند، اما باید توجه داشت که اولاً، این جمله بدون شناخت گوینده و زمان تولید آن نیز برای شنونده معنی دار است و ثانیاً، همین مطلب که من برای فهم معنای دقیق جمله مجبورم به سراغ گوینده و زمان تولید جمله بروم، در خود جمله رمزگذاری شده است. همین رمزگذاری معنی شناختی است که این نوع کاربردشناسی را معنی شناختی کرده است. به عبارت فنی تر، «من» از خصلت «character»ی برخوردار است که به ما می گوید برای پی بردن به محتوا (content)ی دقیق «من» باید گوینده جمله را بیابیم (البته ناگفته نماند که در کتاب عبارت «نهاد» به جای «خصلت» به کار برده شده که به دلیل هم نامی با نقش دستوری «نهاد» (subject) و معنای لغوی اش نامناسب می نماید، حتی اگر معانی دور «ذات» یا «سرشت» از این کلمه «نهاد» افاده شده باشد). برای توضیح مفهوم «کاربردشناسی کاربردشناختی» می توان به نمونه ای مانند «در باز است» مراجعه کرد. این جمله معنای گزاره ای دارد که از بازبودن در خبر می دهد و صادق یا کاذب بودن آن را می توان با بررسی وضعیت در مشخص کرد. اما همین جمله، بر حسب بافت کاربردی اش، می تواند به معانی متعددی غیر از معنای گزاره ای اولیه اش نیز به کار رود. از جمله این که «آرام تر صحبت کن»، «از اتاق برو بیرون»، و «در را ببند». مطلب اصلی آن است که هیچ کدام از این معانی اخیر در خود جمله رمزگذاری نشده اند. پس، در این جا با رمزگذاری کاربردشناختی و در نتیجه کاربردشناسی کاربردشناختی سروکار داریم.

در فصل دوازدهم، که به بحث کنش های گفتاری و توان گفت — کنشی اختصاص دارد، از برخی اصطلاحات فنی در برابر معادل های انگلیسی آن ها استفاده شده که چندان مناسب نمی نمایند. یکی از این اصطلاحات «توان گفت — کنشی» است که معادل مناسب illocutionary force کاربرد یافته است. در عبارت انگلیسی بخش های «توان»، «گفت»، و «پیشوند نفی» وجود دارد، اما چیزی به معنای «کنش» وجود ندارد. بنابراین، با توجه به معنای لغوی این عبارت و با مراجعه به کتاب های زبان شناسی، می توان به معادل های بهتری مانند «توان غیربیانی» (صفوی ۱۳۷۹؛ صفوی ۱۳۸۲) یا «توان منظوری» (دبیرمقدم ۱۳۸۳؛ عموزاده و توانگر ۱۳۹۱) دست یافت.

در اولین صفحه همین فصل، گفته می شود که «بر هر نوع کنش گفتاری قواعدی از دو قسم حکم فرماست: قواعد تقویمی (constitutive rules) و قواعد تنظیمی (regulative rules)». در این جا یک مشکل اصطلاح شناختی دیگر رخ می نماید: «قواعد تقویمی». احتمالاً، چنین اصطلاحی به دلیل هم خانواده بودن «تقویم» با «قوام» یا مفهومی مثل آن کاربرد یافته است.

باین حال، باز هم مفهوم معادل انگلیسی را به ذهن متبادر نمی‌کند. عبارت «قواعد تکوینی» یا حتی «قواعد تشکیلی» با توجه به معنای لغویشان معادل‌های بهتری‌اند. البته مشکل تقویمی و تنظیمی به همین جا ختم نمی‌شود. در صفحه ۲۷۷ این دو به اشتباه به جای هم ترجمه شده و توضیحات را مبهم کرده‌اند.

موارد دیگری از برگردان‌های نامناسب واژه‌ها و عبارات در متن به چشم می‌خورد که به اعتبار اثر لطمه می‌زند؛ از جمله استفاده از عبارت «عادی‌تر» به جای «غیررسمی‌تر» (less formal) (ص ۴۶)، «غیرصوری» به جای «غیررسمی» (informal) (ص ۴۸)، «برنهاد مثبت» به جای «فرضیهٔ ایجابی»، «برنهاد منفی» به جای «فرضیهٔ سلبی» (ص ۹۷)، «نام‌گذاری به افتخار کسی» به جای «نام‌گذاری از روی اسم کسی» (ص ۱۰۷)، «مسئله از حیث» به جای «مسئله‌نما» یا «شبه‌مسئله» (qua-problem) (ص ۱۱۳)، «اسم عادی» به جای «اسم عام» (common noun) (ص ۱۲۷)، «افزونگی» به جای «حشو» (redundancy) (ص ۱۳۵)، «نشانگان» به جای «نمونه» (token) (ص ۱۶۱)، «تحویل کردن» به جای «تقلیل دادن» (reduce) (البته نه در همه جای کتاب بلکه دست‌کم در صفحات ۱۶۳، ۲۲۸، ۲۳۲)، «شرطی‌های اشاری» به جای «شرطی‌های اخباری» (indicative conditional) (ص ۲۲۰)، «جابه‌جایی» به جای «جانشینی» (substitution) (ص ۲۲۵)، و «نگرش معنایی نامتناهی» به جای «چندمعنایی نامتناهی» (infinite polysemy) (ص ۳۸۷).

## ۶. نتیجه‌گیری

در کل، اثر مورد بحث به لحاظ شکلی اکثر اجزای کتاب کامل را در خود دارد، اما در برخی موارد نقصان‌های آن قابل چشم‌پوشی نیست؛ از جمله، کتاب مذکور پیش‌گفتار یا یادداشتی از مترجم ندارد. در بخش فهرست، برخی از عنوان‌های اصلی متن گنجانده نشده و در عوض برخی عنوان‌های فرعی به فهرست افزوده شده است. صفحهٔ سپاس‌گزاری ویراست اول و دوم با دو عنوان متفاوت «تقدیر و تشکر» و «تقدیرنامه» به بخش درآمد (مقدمه) الحاق شده است و صفحهٔ مستقلی ندارد. یک‌دستی در املاهای اسامی برخی اشخاص رعایت نشده است. ترجمهٔ تحت‌اللفظی برخی عبارات غیرفنی، استفاده از واژه‌های نامأنوس، و حتی حفظ ساختار زبان انگلیسی در برگردان عبارات و جمله‌ها در برخی از قسمت‌های کتاب مشاهده می‌شود. در تنظیم پانوشت‌ها دقت کافی نشده، به طوری که معادل انگلیسی بعضی از اصطلاحات چندبار در پانوشت ارائه شده و برای برخی دیگر از اصطلاحات فنی پانوشتی

داده نشده است. برخی اشکالات نگارشی دیگر نیز دیده می‌شود که به گمراه‌شدن خواننده ناآگاه منجر می‌شود. افزوده‌شدن واژه‌نامه به کتاب کمک شایانی به خواننده می‌کند و اقدامی تحسین‌برانگیز است، اما حذف نمایه اصطلاحات و بسنده کردن به نمایه اشخاص از ضعف‌های کتاب است.

اثر لایکن (۲۰۰۸) از نظر محتوایی غنی و مطلوب است و در ضرورت و اهمیت موضوع آن به‌منظور یکی از منابع پیش‌نهادی درس «فلسفه زبان» تردیدی نیست. ترسیم دورنمای کلی موضوع، اجتناب از سوگیری غیرعلمی، چینش منطقی مطالب، استحکام تحلیل‌ها، تکیه بر منابع دست‌اول، و زبان غیرمصنوع و علمی (متن اصلی) کتاب ستودنی است. عمده نواقص محتوایی به مشکلاتی برمی‌گردد که در برگردان عبارات و جمله‌ها، گزینش معادل‌های تخصصی، درک‌پذیری، و خوانایی متن مشاهده می‌شود؛ از جمله، در برگردان برخی از مطالب از طریق زبان به ویژه بودن آن‌ها توجه نشده است. این کم‌دقتی باعث می‌شود «محض خاطر»، «از جانب»، و «به وسیله» اسم تلقی شوند. دیگر آن‌که، برخی از عبارات و واژه‌های فنی غیرفنی ترجمه شده‌اند. هم‌چنین، وضع معادل‌های جدید برای اصطلاحاتی که قبلاً صاحب‌نظران معنی‌شناسی واژه‌گزینی کرده‌اند، از مشکلات کتاب است. این کار نه فقط هیچ سودی ندارد، بلکه باعث می‌شود خواننده مدام درگیر مطابقت‌دادن اصطلاحات جدید با اصطلاحات آشنای قبلی خود شود و در میان انبوه اصطلاحات سردرگم بماند. خلط واژه‌های فنی با یک‌دیگر و با واژه‌های غیرفنی و استفاده از یک اصطلاح واحد در دو یا چند مفهوم مختلف، که هرکدام جایگاه فنی خاص خود را دارد، از ضعف‌های عمده کتاب است. در شرح برخی نکات به توضیحاتی می‌رسیم که با نمونه‌های داده‌شده هم‌خوانی ندارد. نایک‌دستی در برگردان علائم و اختصارات نیز از اشکالات کتاب است.

درکل، تلاش شده است که مطالب کاملاً دقیق و با رعایت امانت‌داری به فارسی برگردانده شود؛ تلاشی که به‌بهای افت شدید در درک‌پذیری و خوانایی متن تمام شده است.

## کتاب‌نامه

احمدی، علی‌اکبر (۱۳۸۲)، تحلیل زبانی فلسفه، تهران: خردورزان.  
باطنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، فرهنگ معاصر پویا، انگلیسی-فارسی با الفبای آوانگاری بین‌المللی (IPA)، تهران: فرهنگ معاصر.

پاپکین، ریچارد و آروم استرول (۱۳۸۹)، کلیات فلسفه (ویرایش جدید)، جلال‌الدین مجتبی، تهران: حکمت.

- پایا، علی (۱۳۷۷)، «فلسفه تحلیلی چیست؟»، نامه مفید، ش ۱۵.
- دادبه، اصغر (۱۳۸۵)، کلیات فلسفه (رشته علوم تربیتی)، تهران: دانشگاه پیام نور.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳)، زبان‌شناسی نظری؛ بیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: سمت.
- سورن، پیتر آ. ام. (۱۳۸۸)، مکاتب زبان‌شناسی نوین در غرب (بخشی از کتاب زبان‌شناسی در غرب)، علی محمد حق‌شناس، تهران: سمت.
- سورن، پیتر آ. ام. (۱۳۸۹)، تاریخ زبان‌شناسی (بخشی از کتاب زبان‌شناسی در غرب)، علی محمد حق‌شناس، تهران: سمت.
- صفوی، کوروش (۱۳۷۹)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: سوره مهر.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۲)، معنی‌شناسی کاربردی، تهران: همشهری.
- لایکن، ویلیام جی. (۱۳۹۱)، درآمدی تازه بر فلسفه زبان، ترجمه کوروش صفوی، تهران: علمی.
- لایکن، ویلیام جی. (۱۳۹۰)، درآمدی به فلسفه زبان، ترجمه میثم محمدمینی، تهران: هرمس.
- موحد، ضیاء (۱۳۳۸)، درآمدی به منطق جدید، تهران: علمی و فرهنگی.
- نبوی، لطف‌اله (۱۳۸۹)، مبانی منطق جدید، تهران: سمت.
- یول، جورج (۱۳۸۳)، کاربردشناسی زبان، محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر، تهران: سمت.

Abbott, B. (2010), *Reference*, Oxford & New York: Oxford University Press.

Lycan, W. G. (2008), *Philosophy of Language: a Contemporary Introduction*, New York and London: Routledge.

Lyons, J. (1977), *Semantics*, Cambridge: Cambridge University Press.